

## آهنگسازان، اجرا کنندگان و شنوندگان

سه گروه ارتباط نزدیکی با موسیقی دارند: ۱- کسانی که موسیقی را بوجود می‌آورند ۲- گروهی که آنرا اجرا می‌کنند ۳- شنوندگان .

امروزه توجه و علاقه زیادی نسبت به شنونده موسیقی ابراز میشود. مقصود از شنونده کسی است که فقط به موسیقی گوش میدهد نه آهنگ می‌سازد و نه اینکه موسیقی را اجرا میکند. در کتابخانه و کتابفروشی‌ها تعداد زیادی کتاب از همه نوع وجود دارد که برای شنوندگان مختلف نوشته شده و رفع احتیاج ایشان را می‌نماید و حتی کتابهایی هست که بمنظور سرگرم کردن شنونده برشته تحریر درآمده و پرازانقادات پوچ و بی‌معنی و داستانهایی راجع بآهنگسازان معروف و اینکه در چه شرایطی آهنگ ساخته‌اند عرضه شده است .

در مدارس ابتدائی و متوسطه و دانشگاهها بمنظور آگاه و مطلع ساختن شنوندگان از موسیقی کلاسهائی داریم و تا آنجا که امکان داشته باشد شنوندگان را تعلیم میدهیم تا بی‌بارزش موسیقی برده بتوانند از راه گوش آنرا درک و حتی تجسم و خلق کنند .

در رادیو برنامه های مسابقات مخصوصی اجرا میشود که درباره موسیقی و تشخیص آهنگها میباشد . فرضا آهنگی نواخته میشود و از شنونده خواسته میشود که آنرا تشخیص داده و نام آهنگ و آهنگساز را ذکر کند . همچنین مصاحبه با- شخصیت های مهم موسیقی و تمرینات ارکستری که از رادیو پخش میشود و یا اینکه

مطالبی راجع به آهنگ مورد نظر نوشته و چاپ شده و در اختیار شنوندگان قرار میدهند و بعد آنرا پخش میکنند چون که وقت موسیقی در برنامه رادیو و تلویزیون محدود بوده و اگر شرح آهنگ را نیز پخش کنند فرصتی برای نواختن و اجرای آن نخواهد بود. پس باین طریق برای آماده کردن شنوندگان به گوش دادن موسیقی از هیچگونه سعی و کوششی دریغ نمیشود.

در حقیقت موسیقی و بطور کلی پدیده‌های هنری مانند خوراک و پوشاک از ضروریات اولیه زندگی نیست و بستگی بتأمین حیات ندارد. پس در این صورت چرا آنقدر توجه به شنونده ابراز میشود؟ آیا اگر او میل داشته باشد مگر موسیقی در اختیار او نیست و نمیتواند بآن گوش دهد؟ آیا نباید کوشش شود تا بهترین و عالی‌ترین موسیقی در اختیار شنونده قرار گیرد؟

آیا نباید خود را نسبت به نوع و کیفیت موسیقی علاقمند نموده و سعی کنیم تا عالی‌ترین موسیقی عرضه شود و موسیقی‌دانان جوان آموزش و تعلیم صحیح یافته و موقعیت‌های خلاقه برای آنان فراهم نمائیم تا لیاقت و استعدادشان را بمنصه ظهور رسانند.

البته توجهی که امروزه نسبت به شنونده ابراز میشود تصادفی نبوده و نتیجه مقام ارزشی است که موسیقی در عصر حاضر یافته است و چنانچه ما بر شد و توسعه فرهنگ و هنر خود علاقمند باشیم باید موسیقی را پدیده قابل توجهی بحساب آوریم. امروزه موسیقی و اصولاً جنبه‌های هنری زندگی ما تنها از علاقه و احترام قلبی متأثر نشده بلکه در تحت تأثیر موقعیت‌هایی که تکنولوژی جدید و انشعابات مختلفش بوجود آورده اند قرار میگیرد و هم‌اکنون که فنون جدید بر اقتصاد، سیاست و اجتماع منعکس شده بردنیای فرهنگ و هنر نیز غلبه کرده و این واقعیتی است که باید با کمال هشیاری بپذیریم. امکان دارد که به بعضی از این پدیده‌ها بختند زنیم و در مورد برخی دیگر ابروها را در هم کشیم و یا بعبارت دیگر با بعضی موافق و با برخی دیگر مخالف باشیم و آنها را مطابق دلخواه خود دنیا بیم اصل مسلم اینکه اظهار تأسف و مخالفت نتیجه‌ای جز هدر دادن وقت و انرژی ندارد زیرا این واقعیات وجود دارند و فرار از آنها امکان ندارد. و اگر در مورد مسائلی که تکنولوژی جدید بوجود می‌آورد چهل داشته و بی‌اطلاع بمانیم مثل این است که دردنیای کنونی بدنبال سر آب بگردیم. نتیجه اینکه در مورد موسیقی هم باید سعی کنیم تأثرات را بفهمیم و دامنه موسیقی را که بسیار وسیع است درک کنیم.

نکته مهم اینکه ما با تمام وسائل ممکن سعی میکنیم بر شمار شنوندگان



ببفزائیم نه تنها برای اینکه اعتقاد داریم که فرهنگ و هنر باید در دسترس عموم افراد يك اجتماع آزاد منش و دموکراتیک قرار گیرد بلکه موسیقی قسمتی از آموزش است و درك و شناسائی آن از نظر رشد فرهنگی ضرورت دارد .

اما در مورد اینکه ذهن ما زیاد متوجه شنونده و یافتن راه حل مشکلات اوست دلایل دیگری نیز وجود دارد . در حدود تقریباً ۲۵ سال پیش طرفداران موسیقی در حدود چند هزار نفر و فقط در مراکز بزرگ و وسیع وجود داشتند و این عده امروزه بچندین میلیون نفر بالغ میشوند. توسعه رادیو و همچنین رواج گرامافون و صفحه انگیزه و محرکی برای ایجاد علاقه در میان مردم است و این علاقه نه تنها در مورد کنسرتها و اپراها بلکه در مورد همه گونه فعالیت های ناشی از موسیقی وجود دارد .

پس چون بر جمعیت دوستداران موسیقی افزوده شده نباید فقط بچند موسیقی اکتفا نمود بلکه باید کمیت و مقدار آن را افزایش داد. البته منظور این نیست که موسیقی بیشتری بوجود آورد بلکه باید موسیقی بیشتر اجرا و پخش شود مثلاً از رادیو و تلویزیون زیاد تر پخش شود و بر تعداد صفحه و نوار ضبط افزوده گردد.

موسیقیدانان و کسانی که کنسرتها را ترتیب میدهند نه تنها ب موسیقی علاقمند هستند بلکه از آن برای استفاده مادی و بدست آوردن عایدی نیز استفاده میکنند. در قدیم اشراف و رجال سرشناس و ثروتمند از نظر علاقه ب موسیقی موسیقیدانان را اجیر کرده و زندگی آنها را تأمین میکردند و از اینرو موسیقی فقط در خدمت درباریان و اشراف زادگان بود ولی امروزه موسیقی انحصاری نیست و همه مردم از آن می-توانند استفاده کرده و لذت ببرند.

امروزه کسانی که ترتیب کنسرتها ، اپراها و غیره را میدهند کلیه مخارج برگزاری آنها را محاسبه کرده و برای خود نیز عایدی و منفعتی منظور میدارند و البته افراد این موقعیت را بوجود نیاورده بلکه اقتصاد کنونی در زندگی مادی اینطور ایجاب میکند که هنرمندان هم ب فکر در آمد ثابتی باشند تا بتوانند مانند افراد دیگر مردم زندگی خود را تأمین کنند وقتی که موسیقی و یا هر پدیده دیگری برای میلیونها افراد جامعه بوجود میآید باید کاملاً بستگی به ذوق و سلیقه آن افراد داشته باشد . کسانی که محصولی تولید میکنند باید آن را مؤثر و ارزان در دسترس عموم قرار دهند و باید تا حد امکان کوشش کنند که ارزش واقعی آن کالا را افزایش دهند بطوریکه عموم مردم بآن احتیاج داشته و از آن استفاده کنند و اگر در این مورد مواجه باشکست شدن و وضع اقتصادی خود را بطور احمقانه ای بخطر خواهند انداخت.



بطور کلی هر چه بر کمیت و مقدار کالا افزوده شود اگر چه میزان نفع هر کالا مختصر باشد ولی از فروش مجموعه زیاد آنها نفع فراوانی بدست خواهد آمد. این واقعیات خیلی ابتدائی هستند ولی بموسیقی و همه چیز دیگر امروزی مربوط میشوند و من معتقدم که درك این مطالب کاملاً ضروری و لازمست اگر ما بخواهیم بوضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دنیای کنونی خود پی ببریم.

بطور خلاصه «شنونده» مصرف کننده و خریدار جتس است. و این دل را خود شنونده و یا افراد دیگر برای او بوجود نیاورده اند بلکه اوضاع اقتصادی دنیای کنونی این وضع را پیش آورده است. پس با توجه باین واقعیات وضع هنرمند در جامعه ما تغییر زیادی کرده و در حقیقت امروزه يك موضوع فرهنگی و معنوی نبوده بلکه مانند دندان در ماشین اقتصاد محسوب میشود و هنرمند باید توجه داشته باشد که آیا مردم خریدار هنر او هستند یا نه؟ چون باید از هنر خود زندگی را تأمین نماید. پس باید محصولی بوجود آورد که مردم خریدار آن باشند از اینرو باید آگاه باشد که مردم و شنوندگان چه چیز را می پسندند. پس در اینجا است که اهمیت شنونده هویدا میشود.

اما آنچه من بیشتر علاقه دارم در مورد «شنونده» صحبت کنم مربوط به نقش مصرف کننده او نیست. موضوع تجاری است که او از موسیقی دارد. چه نوع شنوائی و ادراکی را در بردارد و بعبارت دیگر چه ارتباط و آشنائی با موسیقی دارد؟ و چگونه میتواند حداکثر بهره را از آن برگیرد؟ چگونه موسیقی برای او مفهوم بیشتری پیدا میکند؟ و آموزش و تعلیم او مبتنی بر چه باید باشد؟ و بالاخره بچه طریق میتواند قوه تشخیص و ادراکش را پرورش داده و دیگران را نیز تشویق و ترغیب به شنیدن و فهمیدن موسیقی کند؟

چهار مرحله در پیشرفت شنوندگان مشخص شده:

۱- ابتدا شنونده باید بیاموزد که چگونه به موسیقی گوش فرا دهد مقصود این نیست که وقتی اجرا میشود شنونده حضور داشته باشد و حتی کافی نیست که قطعاتی از موسیقی را نیز تشخیص و تمیز دهد. بلکه باید گوشهایش را بصداها بنحوی که دنبال هم میآیند عادت دهد و ارائه صداها را که یکی بعد از دیگری جایگزین میشود تشخیص دهد.

البته شنوندگان هم مانند کمپوزیتورها و نوازندگان موسیقی کاملاً بایکدیگر متفاوت هستند ولی يك موضوع در همه آنها مشترك است و صدق میکند و آن این که باید ذهن خود را کاملاً متوجه موسیقی کنند و داستان «من در میان جمع و دلم جای



دیگر است « نباشد . او باید بموسیقی گوش کند تا حدی که با آن آشنا شده و تماس و ارتباط برقرار سازد .

۲- دومین مرحله « لذت بردن » از موسیقی است و یا بعبارت دیگر اولین عکس العمل موسیقی همان لذت و نشاطی است که بشنونده دست میدهد . این عکس العمل بلافاصله ظاهر میشود . معذالک موقعی پیش میآید که شخص با دقت و توجه کامل بموسیقی گوش میدهد بدون اینکه هیچ عکس العملی در او ایجاد شود . و شخص دیگری ممکن است چنان مجذوب موسیقی شود که حتی وقتی موسیقی و کنسرت پایان یافت هنوز صداها در ذهن او نقش بسته باشد . ارتباطی را که شخص بدین طریق با موسیقی میکند تحت عنوان لذت نام میبریم . گاهی ممکن است شنونده نوعی از موسیقی را نپسندد مسلماً گاهی از بعضی از انواع موسیقی هیچ لذت نمی‌بریم ولی همین گوش دادن به موسیقی است که حس تشخیص و تمیز را بیدار میکند . و حقیقتی در این موضوع وجود دارد که میگویند « هر چه شخص بیشتر شیفته موسیقی باشد موسیقی کمتری مورد توجه و علاقه او قرار خواهد گرفت ، و البته این بعنوان تجربه شخصی صحیح است و نه در تحت قاعده کلی .

اگر ارتباط صحیح با موسیقی برقرار شده و عکس العمل مناسب و درست ایجاد شود باید شخص بطور کلی از موسیقی لذت برده و ارزش واقعی آنرا درک کند .

۳- مرحله سوم « درک موسیقی » میباشد و من از این توجیه زیادی راضی نیستم آهنگساز ممکن است از ساخته های خود احساس رضایت کند ولی وقتی با او بگویند : « من عاشق موسیقی شما هستم اما البته حق اظهار عقیده ندارم چون در حقیقت موسیقی را آنطور که باید درک نمیکنم » در این صورت ستایش و تمجیدی از او بعمل نیامده است .

فهم و درک موسیقی مبتنی بر چیست ؟ بایستی توجه داشت که موسیقی اساس و پایه غریزی دارد مفهومش این است که هر کس میتواند بآن گوش کند و اثری در ذهن ایجاد شود . از نوعی موسیقی انسان احساس غم و تأثر و از نوعی دیگر احساس شور و شغف میکند . ممکن است یأس و ناامیدی را در دلش زنده کند و یا نور امید را در قلبش جای دهد و این برای همه مردم اتفاق میافتد و تابع ابتدائی ترین اصل غریزه است . ولی يك مرحله در ماوراء آن وجود دارد که عبارتست از بکار بردن این احساس در ترکیب مواد موسیقی و فرم دادن آنها بصورت يك وسیله ارتباطی و بعدها بصورت يك اثر هنری . پس مردم عادی در مرحله اول احساس دارند . در صورتیکه هنرمندان و موسیقیدانان اولین تأثرات را برای فهم و درک و تکامل هنر



خود بکار میبرند.

البته تکنیک هر هنری زبان مخصوصی دارد ولی در مورد هنر بصری این زبان در دسترس مردم عادی قرار دارد و اگر واقعاً بآن علاقمند باشند برایشان کاملاً قابل درک خواهد بود مثلاً در نقاشی شخص معمولی قادر است اندازه و رنگ و حدود یک تابلوی نقاشی را تشخیص دهد و با نگاه بیک تابلو به مشکلاتی که هنرمند با آن برای ساختن پرده برخورد کرده پی ببرد و بفهمد که برای بوجود آوردن آن چه سعی و کوششی بعمل آمده است. حداقل اینست که این درک و فهم در مرحله اولیه و ابتدائی در شخص عادی ایجاد شود. این موضوع حتی در مورد ادبیات بیشتر صدق میکند زیرا که فرد معمولی دائماً با الفاظ و کلمات تماس داشته و آنها را برای بیان مطالب و مقاصد خود بکار میبرد و مانند «نجیب زاده» تأثر مولیر در تمام عمرش بطریق معمولی (نثر) صحبت میکند.<sup>۱</sup>

احساس شخص نسبت به ارزشهای هنر بصری و ادبی مبتنی بر تجاربی است که برایش آشنا و مأنوس بوده و متکی بر قیاس و شباهت با زندگی معمولی است. اما در مورد موسیقی چنین شباهتی وجود ندارد و تکنیکی که برای آهنگساز بطور کامل و برای نوازنده تا حد زیادی شناخته شده برای شخص عادی که موسیقیدان نیست مرموز و ناشناخته خواهد بود. تشخیص لحن و صدا و یافرم موسیقی برای فرد عادی کاملاً مشکل و موسیقی برای او مانند کتابی است که بسته باشد و چنین شخصی در حالیکه بموسیقی که برایش نا آشنا و نا مأنوس است گوش فرا میدهد هم در مورد کیفیت و طبیعت آن دچار سوء تفاهم و تعبیر میشود و هم در مورد رل تکنیک موسیقی و اینجاست که موسیقی Abstract (مجرد) بنظر میرسد.<sup>۲</sup>

مثلاً بارها این سؤال پیش آمده که آیا فرا گرفتن موسیقی و تسلط و مهارت بر آن متضمن معلومات عالی ریاضی نمیشود؟ شخصی که بموسیقی آشنا نباشد احتمال دارد که بیک یاد و طریق عکس العمل نشان دهد یا موسیقی را بچشم پدیده ای بنگرد که خودش نسبت بآن کاملاً بیگانه است و یا فکر کند که اگر دیگران ارزشی برای موسیقی قائلند بدون دلیل بوده و جنبه مبالغه و تظاهر دارد.

نکته قابل توجه اینکه همه این نتایج متکی بر فکر غلطی است که نسبت به مفهوم واقعی «درک و فهم» موسیقی پیدا شده است. تکنیک حتماً برای آهنگساز

۱- مولیر نویسنده معروف فرانسوی است و در بین نمایشنامه های متعددی که برشته تحریر در آورده یکی هم «Geutit howme bourgeois» است که در ادبیات فرانسه شهرت زیادی دارد. م.



و نوازنده مفید و لازم و معلومات تئوری موسیقی نیز برای دو گروه نامبرده کاملاً با ارزش خواهد بود. اما تئوری بمعنای کلی کمترین استفاده‌ای برای شنونده نخواهد داشت و گاهی نیز باعث زیان شنونده هم میشود چون ذهنش متوجه تکنیک شده و تماسش با موسیقی قطع خواهد شد.

«تکنیک» يك قطعه موسیقی اساس کار آهنگساز است و همانطور که برای فهم شکسپیر یا جیمز جویس یا ویلیام فاکنر خواننده احتیاج به تجزیه جملات نداشته و مهم نیست که در نمایشنامه هملت کلمات مختلف و عمل شخصیت را تعریف و تفسیر کند و فقط کافی است که بطور کلی با این آثار ادبی آشنا بود شنونده موسیقی هم لزومی ندارد که به تکنیک متوسل شود.

«درک موسیقی» از نظر شنونده مفهومی توانائی پذیرش و قبول پیغام کامل آن میباشد. در مرحله ابتدائی عکس العمل شنونده نه تنها گوش دادن و شنیدن موسیقی است بلکه آنرا در دل بوجود می‌آورد و موقعی می‌گویند شخصی موسیقی را درک میکند کسی است که آنرا بطور خود آگاه بپذیرد و در ذهنش بوجود آورد. او در خیابان و یا در موقع کار آنرا زمزمه میکند و یا بطور ساده فکرش بآن مشغول میشود. ممکن است بقطعه موسیقی زیبایی گوش دهد و این برایش مفهومی داشته و خاطره‌ای از آهنگهائی را که شنیده و احساس کرده زنده کند. در حالیکه اگر شخص دیگری آنرا بشنود برایش این مفهوم را نخواهد داشت.

همانطور که ذکر شد شنونده لزومی ندارد تکنیک را بداند (مثلاً فرم سنات و غیره) بلکه او باید ریتم را درک کند صداهاى بم و زیر و تغییر آنها را تشخیص دهد. پس منشأ اصلی «درک موسیقی» شنیدن آن است. وقتی شنونده برای اولین بار به قطعه‌ای از موسیقی گوش میدهد فقط صداهاى در گوشش طنین می‌اندازد وقتی این عمل شنیدن تکرار شود کم کم آن قطعه را میتواند در ذهنش درک کند آنرا می‌فهمد تشخیص میدهد و با آن مانوس و آشنا میشود و در حقیقت در ذهنش جایگزین میشود در صورتیکه در مرحله نخستین هنوز شخص نمی‌تواند موسیقی را درک کرده و در ذهن خود جای دهد. به همین دلیل است که مردم موسیقی مدرن را دوست ندارند زیرا هنوز بآن عادت نکرده و آنرا نمی‌فهمند. پس برای درک آن بهتر است که شخص آنرا زیادتر از موسیقی قدیم بشنود و بآن گوش دهد. یکبار دیگر باید متذکر شد که کلید و مفتاح «درک و فهم موسیقی» معاصر شنیدن مکرر آن میباشد. باید آنقدر شنیده و تکرار شود تا صداها آشنا بنظر برسند. و اگر نتوان اشتباه نواخته شود بتوان آنرا فوراً تشخیص داد. شخص میتواند که با سعی و کوشش صداها را بخاطر بسپارد و در ذهن



و مغز خود جای دهد و البته بعد از مدتی در اینکار مهارت مییابد و میتواند بدون هیچگونه سعی و زحمتی آنها را بخاطر بیاورد و چون گوش انسان در تحت قاعده کلی طبیعی بدن بال الگوها و ارتباط آنها با هم میگردد. همین الگوها هستند که ما بخاطر میآوریم و موسیقی را برای ما پر معنا و مفهوم جلوه میدهند.

۴- آخرین مرحله برای شنونده تشخیص و تمیز میباشد. این موضوع که تشخیص در مرحله آخر قرار داده شده اهمیت خاصی دارد بعلمت اینکه تشخیص واقعی فقط بعد از درک موسیقی امکان پذیر است. برای تشخیص صحیح انسان باید واقعاً خودش موسیقی را بفهمد نه اینکه روی تعریف و قضاوت دیگران تکیه کند. در حقیقت اگر کسی تجربه طولانی و عمیق داشته باشد میتواند موسیقی را تشخیص دهد. (کسیکه ساعات زیادی بموسیقی گوش میدهد دارای تجارب طولانی خواهد شد) چنین کسی بی میبرد باینکه چگونه بعضی قطعات موسیقی در او تأثیر خاص و عمیقی بخشیده و بعضی دیگر تأثیر نداشته و زود فراموش میشود. مثلاً نوعی موسیقی در او ایجاد شور و شغف و هیجان و التهاب کرده و دیگری هیچگونه احساسی را در او بیدار نمیکند. در این مرحله است که شخص به کیفیت تأثیر موسیقی پی برده حس تشخیص و تمیز در او ایجاد میشود و باین طریق درک مفاهیم ارزشها که پایه قضاوت بعدی خواهد بود تقویت میشود. پس شخص متوجه میشود که موسیقی از نظر کیفیت متفاوت و درک میکند که چرا بعضی قطعات موسیقی فنا ناپذیر و جاودان بوده است و بعضی دیگر زود بدست فراموشی سپرده میشود. بعد از این مراحل شخص میتواند منقد شده و انتقادات خود را بیان کند. پس منقد حقیقی همان شنونده است که بموسیقی گوش میدهد آنرا میفهمد و راجع بآن بطور واضح صحبت کرده و قضاوت میکند ولی نباید زیاد بر انتقاد تکیه شود زیرا در این صورت خطرانی پیش میآید و آن اینست که شنونده در درجه اول سعی میکند طرز فکر انتقادی را نسبت به هنر بجای دوست داشتن و لذت بردن آن در خود تقویت کند. در صورتیکه باید ابتدا علاقه شدید بموسیقی پیدا کرده و بعد راجع بآن انتقاد کنیم.

کشور ما در آمریکا نو بنیاد و فاقد فرهنگ باستانی هزار ساله است و مردم ما نسبت به پدیده های فرهنگی و مخصوصاً موسیقی خودشان هنوز اعتماد کاملی ندارند از اینرو دائماً از خود سؤال میکنند و احساسات و قضاوتشان را مورد پرسش قرار میدهند. این طرز فکر و روحیه که ناشی از عدم اعتماد است مانند مرضی بومی در جامعه نفوذ و رواج یافته است و باید با کوشش زیاد بر آن غلبه یافت و تشخیص داد که قضاوت در مورد هنر فقط بایستی منتج از عشق و علاقه بآن باشد. هر نوع قضاوتی



بدون علاقه بموضوع مربوطه بی‌اثر بلکه غلط نیز خواهد بود .  
فرهنگ با ارزش موسیقی فقط از عشق بآن بوجود می‌آید و فعالیت آهنگساز  
و نوازنده و شنونده قسمتی از این عشق و علاقه را تشکیل می‌دهد .  
البته بدیهی است که علاقه واقعی بموسیقی مثل هر چیز دیگر با امنیت و  
آسایش روحی و باطنی ارتباط دارد . و این آسایش روحی هم بستگی بمیزان و  
شدت علاقه دارد .

تزلزل و عدم اعتماد آهنگساز جوان با استعداد را دچار تردید میکند و این  
خطر را پیش می‌آورد که هنر و استعداد او در اثر شك و تردید مورد تهدید قرار گرفته  
و نتواند آثار گرانبها و با ارزشی بوجود آورد . ولی اگر امنیت باطنی باشد او به  
استعداد و طبیعت خلاقه خود دست یافته و آثار جالب و شگفت انگیزی را خلق و  
بدنیای هنر عرضه خواهد کرد .

وظیفه اصلی منقد اینست که بعنوان شنونده با تجربه تماس خود را با —  
موسیقی حفظ کرده و بر قدرت تشخیص خود بیفزاید تا آنجا که بر ارزشها بمعنی کلی  
دست یابد . منقد سهم بزرگی در زندگی هنری موسیقی دارد و رل مهم او اینست که  
با آهنگساز و اجرا کننده موسیقی همکاری نزدیک داشته باشد تا بکمک یکدیگر  
اهمیت و ارزش موسیقی را بیشتر حفظ کنند .

چون موسیقی امریکا از کشور های مختلف خارجی و از میان فرهنگهای  
دیگران جمع آوری و اقتباس شده منقد ناچار است همه این سنتها و فرهنگهای  
مختلف را برای ملت امریکا تفسیر و تعبیر کند . در اینصورت انتقاد شغل و حرفه  
جدیدی می‌شود و ارزش موسیقی را نیز نمایان می‌سازد .

انتقاد مانند ساختن و بوجود آوردن آهنگ موسیقی و اجرای آن باید از  
یک فرهنگ اصیل و واقعی تراوش کند و شخص منقد هر گونه موسیقی را درک کند  
نه اینکه تنها بر هر آنچه را که دوست دارد و می‌پسندد تکیه کند البته منظور این  
نیست که منقد باید فرضاً موسیقی جدید را ستایش و تمجید کند ولی شغل او ایجاب  
میکند که از آن آگاهی داشته باشد .

بالاخره دوباره موضوع «شنونده» را مطرح می‌کنیم و می‌خواهیم بدانیم که  
شنونده از آهنگساز چه انتظاراتی دارد و از آهنگ چه می‌خواهد ؟ این سؤال در  
عصر ما بارها پیش آمده و در موضوعات هنری همیشه این شعار بچشم می‌خورد که :  
«مردم چیزی را بدهید که خواهان آن هستند»

و همانطور که در قسمت اول اشاره شد مردم چیزی را می‌خواهند که ارزان

و مناسب با وضع اقتصادی باشد .

البته شنوندگان مختلف نسبت به موسیقی نظریات مختلفی دارند اما در همه موارد عقیده دارند که موسیقی باید برای آنها سرگرم کننده بوده و همچنین انگیزه ای و محرکی بوجود آورد و تجارب حیاتی و ضروری را در اختیارشان قرار دهد . البته هنرمند همیشه در مردم نفوذ و تأثیر زیادی داشته و میتواند با ساخته های خود سلیقه و ذوق خود را نیز به دیگران بقبولاند و در میان شنوندگان طرفداران زیادی پیدا کند .

استعداد بوجود آوردن آثار موسیقی مانند شعر و شاعری موهبتی طبیعی و خدادادی است ولی مهم این است که وقتی این استعداد در کسی وجود داشت باید زمینه طوری فراهم شود که آن استعداد شکفته شده و آثار هنری فنا ناپذیری را بوجود آورد .

### ترجمه زهرا محتشم نوری



ژوهره شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی